

## تحلیل شخصیت حکومتی معاویه در اندیشه‌های علوی با تکیه بر نامه‌های نهج البلاغه\*

محمدجواد عنایتی‌راد<sup>۱</sup>

علی حسینی سی‌سخت<sup>۲</sup>

### چکیده

یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری مخالف حکومت علوی، «بنی‌امیه» بوده است که حضرت علی علیه السلام از آن با تعبیر «فتنه‌ی بنی‌امیه» یاد کرده‌اند؛ از این رو بررسی مبانی فکری امویان از اهمیت بسزایی برخوردار است. شخصیت معاویه، به‌عنوان مهم‌ترین چهره‌ی بنی‌امیه، همواره مورد تحلیل و مطالعه‌ی اندیشمندان مسلمان قرار گرفته است. این جستار بر آن است که با توصیفی تحلیلی و بررسی مضامین برخی از نامه‌های نهج البلاغه، از رهگذر مبانی فکری حضرت علی علیه السلام، شخصیت معاویه و رویکرد او به خلافت و حاکمیت اسلامی، را مورد نقد و ارزیابی قرار دهد تا بتوان با به دست آوردن ملاک‌های نقدی که از سوی حضرت علی علیه السلام به معاویه ایرادشده، از فتنه‌ها در امان ماند.

**واژگان کلیدی:** امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، بنی‌امیه، معاویه، فتنه بنی‌امیه.

---

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۱۲  
۱. استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد،

Enayati\_m@um.ac.ir

۲. دانش‌پژوه سطح چهار رشته کلام جدید مدرسه عالی نواب مشهد و دانشجوی دکتری مدرس‌ی معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، (نویسنده مسئول)

alihoseini313@gmail.com

از جمله مهم‌ترین و اثرگذارترین جریان مخالف حکومت علوی، «بنی‌امیه» بوده که اقدامات آنان پیامدها و آثار زیادی در تاریخ اسلام داشته است، به گونه‌ای که حضرت علی علیه السلام خطر آنان را از سایر جریان‌های مخالف حکومت خود بیشتر می‌داند.<sup>۱</sup>

یکی از چهره‌های شاخص این جریان، معاویه است؛ معاویه بن ابوسفیان، در سال پنجم پیش از بعثت متولد شد. تولد او در برخی منابع تاریخی، هفت یا سیزده سال قبل از بعثت ذکر شده است. او در فتح مکه مسلمان شد و از طلقاء بود،<sup>۲</sup> و نخستین خلیفه‌ی اموی است که بعد از صلح امام حسن علیه السلام تا سال شصت، حدود بیست سال در دمشق خلافت کرد. (المنقری، ۱۴۰۴: ۶۲ و ۲۰۱؛ الکوفی، ۱۴۱۱: ۵۶۳/۲ و ۱۵/۱)

معاویه در فتح سرزمین شام در زمان ابوبکر حاضر بود، و در زمان عمر بن خطاب بعد از جلب اعتماد او، استاندار اردن و سپس استاندار تمام سرزمین شام شد. در شورش علیه عثمان بن عفان، علی‌رغم درخواست خلیفه، به یاری او نشست. در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام، جنگ صفین را، به اسم خونخواهی عثمان، به راه انداخت و در پشت صحنه، با کمک‌های مالی خود، از جنگ جمل حمایت کرد. پس از شهادت حضرت علی علیه السلام، در معاهده‌ی صلح با امام حسن علیه السلام خلافت مسلمین را به دست گرفت و دمشق را پایتخت حکومت خود قرار داد. در زمان او، بیشتر فتوحات در سرزمین‌های غربی و شمال آفریقا بود و در سرزمین‌های شرقی به تثبیت فتوحات پیشین تأکید داشت. معاویه خلافت را به سلطنت تغییر داد و در پی بیعت گرفتن برای پسرش یزید، تلاش‌های فراوان کرد. برای اداره‌ی کشور، دیوان‌های جدیدی را بنا نهاد. او با شورش‌های خوارج و شیعیان مواجه بود و آن‌ها را سرکوب کرد. (طبری، ۱۳۸۷: ۴۴۴/۴)

۱. «أَلَا وَ إِنَّ أَوْفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ عَمَّتْ حُطَّتْهَا وَ حَصَّتْ بَلِيَّتُهَا.» (نهج البلاغه، صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۱۳۷)

۲. به افرادی که در جریان فتح مکه از روی ناچاری و یا نفاق مسلمان شدند «طلاق» گفته می‌شود؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن‌ها فرمودند: «إِذْهَبُوا وَ أَنْتُمْ الطَّلَاقُ» (الطبری، ۱۳۸۷: ۶۱/۳)

به دلیل شخصیت تأثیرگذار معاویه که جزء مخالفان حکومت علوی محسوب می‌شد، نامه‌های متعددی بین امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه رد و بدل شد و در همه‌ی این نامه‌ها، امام علیه السلام سعی داشتند معاویه را متقاعد سازند تا دست از جنگ افروزی بردارد، ولی معاویه حاضر نبود از وسوسه‌ی قدرت و خلافت دست بردارد. او دائم مردم را به بهانه‌ی خون‌خواهی عثمان، علیه امام تحریک می‌کرد و بر طبل جنگ می‌نواخت. (رک: فقیهی، ۱۳۷۱: ش ۸۷) امام علیه السلام از راه نصیحت برآمده، طی نامه‌هایی او را از پیروی کردن از دنیا و شیطان بر حذر داشتند تا حجت بر وی تمام شود و آنگاه به او گوشزد کردند که این جنگ به سود او تمام نخواهد شد.

تحلیل شخصیتی معاویه توسط حضرت علی علیه السلام از این جهت مورد توجه است که امام علیه السلام، هم عصر معاویه بوده و اندیشه‌های سیاسی و دینی حضرت، قابل اعتماد و پیروی است؛ ازاین‌رو در این جستار به بررسی و تحلیل شخصیتی معاویه با تکیه بر برخی از نامه‌های **نهج البلاغه** پرداخته شده است.<sup>۱</sup>

## ۱. استدلال بر مشروعیت خلافت، به اجتماع مهاجرین و انصار

در نامه‌ی ششم نهج البلاغه،<sup>۲</sup> حضرت علی علیه السلام بر اساس مبانی فکری معاویه، او را ملزم به پذیرش خلافت خود می‌کند و مخالفت معاویه با خود را نقد می‌کند؛ در این نامه، حضرت علیه السلام چند مسأله را با معاویه اتمام حجت می‌کند:

۱. مسأله‌ی بیعت حضرت، مانند بیعت با خلفای گذشته بود؛ ازاین‌رو کسی نمی‌تواند به مخالفت با آن برخیزد و باید همه با آن هماهنگ باشند. نکته‌ی قابل توجه در این نامه این است که امام در مقام بیان قاعده‌ای کلامی نیست، بلکه ایشان در حال احتجاج و استدلال به عقاید خصم است؛ زیرا معاویه معتقد به مشروعیت خلفا از طریق بیعت با انصار

۱. نامه‌های ششم، هفتم، نهم و هفدهم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. «إِنَّهُ بَايَعِيَ الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيَّ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدُّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٌ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنَ أَوْ بَدَعَهُ رَدُّوهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى» (نهج البلاغه، صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۳۶۷)

و مهاجران بوده است، از این رو حضرت امیر علیه السلام به معاویه - که از سوی عمر و عثمان استاندار و حاکم شام بود، و آن دو را خلیفه‌ی مشروع می‌دانست - خطاب کرده و می‌فرماید: «اگر از نظر تو، معیار مشروعیت خلافت آنان، اجتماع مهاجران و انصار بود، همان معیار در خلافت من نیز وجود دارد.» پس بر اساس مبنای فکری معاویه، او می‌بایست همین روش را در مقابل حضرت علی علیه السلام نیز داشته باشد و خلافت ایشان را بپذیرد، نه اینکه سرپیچی مردم شام از بیعت با امام را دلیل بر مخالفت بداند.

۲. افرادی که از مسأله‌ی بیعت فاصله گرفته‌اند، اگر به آن‌ها خبر رسید که مهاجران و انصار با کسی بیعت کرده‌اند، بایستی بپذیرند، همان‌گونه که در گذشته نیز این چنین بوده است. دلیل بر این مدعا، نقل نصر بن مزاحم است که در ابتدای نامه این‌گونه آورده است که همان‌گونه که تو در شام بیعت با ابوبکر و عمر که در مدینه بود ملتزم شدی، باید بیعت با من را نیز بپذیری.<sup>۱</sup> (المنقری، ۱۴۰۴: ۲۹/۱)

این‌گونه احتجاج کردن حضرت علیه السلام، در برابر استدلال معاویه است؛ زیرا معاویه سرپیچی مردم شام از بیعت با حضرت را دلیل بر نپذیرفتن بیعت و تسلیم نشدن خود در برابر امام می‌داند، از این رو حضرت می‌فرماید: «اینکه به خاطر بیعت نکردن اهل شام، خلافت مرا صحیح نمی‌دانی، سخنی بی‌اساس است؛ زیرا رعایت حق بیعت با خلیفه‌ی مسلمین، بر تمام حاضران و غائبان لازم است، و نباید در آن تجدید نظر شود یا بیعتی جدید صورت گیرد.»<sup>۲</sup> (معتزلی، ۱۴۱۸: ۲۴/۱۴)

۳. اگر کسی بخواهد از بیعت حاکم، خارج شود، باید برگردانده شود و در صورتی که مقاومت و سرکشی کند، مسلمانان می‌توانند با او به جنگ برخیزند؛ در واقع، حضرت علیه السلام داستان بیعت‌شکنی طلحه و زبیر را گوشزد نموده و سپس از معاویه می‌خواهد که همانند سایر مسلمانان، در برابر حکومت، سر تسلیم فرود آورد و خود را گرفتار ننماید که در غیر این صورت، با وی به ستیز خواهد برخاست.

۱. «بِیَعْتِي بِالْمَدِينَةِ لَزِمْتُكَ وَأَنْتَ بِالشَّامِ.»

۲. «وَأَمَّا قَوْلِكَ أَنْ بِیَعْتِي لَمْ تَصَحَّ لِأَنَّ أَهْلَ الشَّامِ لَمْ يَدْخُلُوا فِيهَا كَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ، تَلْزِمُ الْحَاضِرَ وَالْغَائِبَ، لَا يَتَنَبَّأُ فِيهَا النَّظَرُ، وَلَا يَسْتَأْنَفُ فِيهَا.»

## ۲. افشای چهره‌ی نفاق معاویه و مشروعیت بیعت

بخشی از نامه‌ی هفتم نهج البلاغه<sup>۱</sup> در پاسخ به نامه‌ای است که معاویه به امام علیه السلام نوشت. به دنبال بیعت مردم مکه، مدینه، بصره و کوفه با امیرالمؤمنین علیه السلام و خودداری معاویه از بیعت، امام علیه السلام پیکی را به شام اعزام فرمودند و از معاویه خواستند تا همچون دیگر مهاجر و انصار، با ایشان بیعت کند و از مردم شام هم بخواهد تا مانند مردم عراق، با حضرت بیعت کنند و مثل طلحه و زبیر، از حکومت منتخب مردم تخلف نمایند تا به سرنوشت آنان دچار شوند.

معاویه در پاسخ امام علیه السلام نوشت: «اگر بر طبق سنت شیخین عمل کنی، با تو جنگی ندارم و مبارزه با تو را روا نمی‌دانم، اما آنچه بیعت با تو را نادرست ساخته است، خطای تو درباره‌ی عثمان بن عفان است. اهل حجاز تا زمانی حق حکومت کردن بر مردم را داشتند که پیرو حق بوده و بدان عمل می‌کردند و هنگامی که برخلاف حق عمل می‌کردند، اهل شام بر مردم حکومت خواهند کرد.»

در ادامه، معاویه مدعی می‌شود که دلیل امام بر اثبات حقایق نسبت به اهل شام، مانند دلیلی که بر اهل بصره دارد نیست، و همچنین دلیلی که علیه طلحه و زبیر دارد را نمی‌تواند علیه خود جاری کند؛ زیرا اهل بصره با امام بیعت کردند، اما شامیان از ابتدا با او بیعت نکردند. در نهایت، معاویه فضیلت امام علیه السلام در اسلام آوردن و خویشاوندی ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نسب او با هاشم را می‌پذیرد. (الهاشمی الخوئی، ۱۳۵۸: ۲۲۰/۱۷-۲۱۹)

امام در پاسخ به این نامه معاویه، به چند قاعده‌ی سیاسی در جهان اسلام اشاره دارند:

۱. بیعت با رهبری تکرار نمی‌شود؛ به دلیل این که بیعت، یک‌بار بیشتر نیست و تجدید نظر در آن راه ندارد.<sup>۲</sup> (سید رضی، ۱۴۱۴: ۳۶۷)

۱. «... وَ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ لَأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُتَنَّى فِيهَا النَّظَرُ وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَ الْمَرْوِيُّ فِيهَا مُدَاهِنٌ» (نهج البلاغه، صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۳۶۷). «... (از همین نامه است): بیعت با امام تنها یک‌بار است و تجدیدنظر در آن امکان‌پذیر نخواهد بود. کسی که از این بیعت عمومی تخلف ورزد، طعنه‌زن و عیب‌جو نامیده می‌شود و آنکس که نسبت به آن در تردید باشد منافق است.» (دشتی، ۱۳۷۹: ۴۸۷)

۲. «لَأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُتَنَّى فِيهَا النَّظَرُ»

قاعده این بود که انتخاب رهبری سیاسی و بیعت با او بعد از مرگ رهبری، تنها یک بار، آن هم توسط خیرگان از مهاجر و انصار انجام می گرفته و تبعیت از او برای همگان لازم بوده است؛ لذا حضرت ﷺ می فرمایند: «همان طور که بیعت من برای طلحه و زبیر الزام آور بود، برای تو نیز الزام آور و مسؤولیت آفرین است.» (الخوئی، ۱۳۵۸: ۲۲۹/۱۷)

۲. تجدید نظر در بیعت، امکان پذیر نیست و اختیار فسخ در آن بی مورد است.<sup>۱</sup> (سید رضی، ۱۴۱۴: ۳۶۷)

بر اساس سنت بیعت با سه خلیفه معلوم می شود که کسی حق اظهار عقیده و یا تجدید نظر در آن را ندارد؛ زیرا مهاجران و انصار در آن شرکت داشتند؛ از این رو حضرت به معاویه گوشزد می کنند که تجدید نظری که خواهان آن هستی، طبق سنت مسلمانان نیست و نمی تواند در بیعت تجدید نظر کند.

۳. متخلف از بیعت، غرض ورز است و هر کس از این بیعت سر بتابد، طعنه زننده است.<sup>۲</sup> (سید رضی، ۱۴۱۴: ۳۶۷)

انسان متخلف با بیعت، انسان صادقی تلقی نشده و عیب جو دانسته می شود؛ بنابراین باید با او برخورد شود.

۴. تردیدکننده به عمل بیعت مهاجر و انصار، منافق است و آن که درباره ی رد و قبولش تردید کند، اهل شک و نفاق است.<sup>۳</sup> (سید رضی، ۱۴۱۴: ۳۶۷)

بدین معنا که تردید و مخالفت با حکومتی که توسط اکثریت مسلمانان تشکیل شده و شرایط قانونی آن رعایت شده، نشانه ی نفاق است؛ چون لازمه ی مسلمانی، پذیرش تصمیم و عمل مسلمانان است. بنابراین کسی که خود را مسلمان می داند، اگر با آنان مخالفت کند، بین ادعا و عمل او فاصله افتاده و نفاق خود را بروز داده است. (الهاشمی الخوئی، ۱۳۵۸: ۲۲۹/۱۷-۲۳۰)

۱. «وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ»

۲. «الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ»

۳. «وَالْمُرُؤَى فِيهَا مُدَاهِنٌ»

### ۳. خون خواهی عثمان و مشروعیت خلافت

بخشی از نامه‌ی نهم نهج البلاغه، پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام به نامه‌ی معاویه است. پس از بیعت مردم با حضرت علی علیه السلام، حضرت از معاویه خواستند تا از مردم شام برای ایشان بیعت گرفته و به کوفه بیایند. معاویه در پاسخ به حضرت نامه‌ای نوشت؛ در آن نامه، به مظلومیت عثمان اشاره کرد و حضرت را متهم ساخت که به عثمان حسادت داشته و بر تمامی آن‌ها شورش کرده، و رَجَم او را قطع نموده است. همچنین بیان نمود آنچه باعث شده یاران عثمان بر حضرت بدگمان شوند، آن است که قاتلان عثمان را پناه داده است، و آنان یاران و معاونان نزدیک امام شده‌اند. او ادعا می‌کند بر اساس گزارش‌هایی که به او رسیده، حضرت خود را از خون عثمان تبرئه کرده است، از این رو به امام می‌گوید:

«اگر در این امر، صداقت داری، قاتلان عثمان را به ما تسلیم کن تا آنان را به قتل رسانیم، تا از همه‌ی مردم سریع‌تر به سوی تو آییم، در غیر این صورت، آنچه در برابر تو و یارانت قرار می‌گیرد، شمشیر است. به خدا سوگند، همواره در جستجوی قاتلان هستیم تا این که یا خدا آن‌ها را بکشد و یا این که جانمان را در این راه به خدا ملحق کنیم» (الهاشمی الخوئی، ۱۳۵۸: ۳۲۸/۱۷)

این نامه را ابو مسلم خولانی برای امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه آورد و امام علیه السلام در پاسخ معاویه نامه‌ای مفصل نوشت که سید رضی بخش‌هایی از آن را به صورت پراکنده در خطبه ۵، نامه ۲۸ و این نامه آورده است و بخشی از آن را نیز در نهج البلاغه نیاورده است. در اینجا تنها قسمتی از آن، که در نهج البلاغه آورده نشده، از کتاب *وقعة الصفین* (پیکار صفین)، بیان می‌شود تا زمینه‌ی صدور نامه نهم معلوم شود.

حضرت علیه السلام در پاسخ، معاویه را پسر هند می‌خوانند و به او متذکر می‌شوند که عجایب روزگار به وسیله‌ی او آشکار شده است؛ چرا که به گمان معاویه، ابوبکر صدیق و عمر فاروق با فضیلت‌ترین یاران پیامبرند؛ زیرا خداوند برای پیامبرش یارانی برگزید و او را با آن‌ها تأیید کرد و مقام و منزلت آنان در نزد آن حضرت به اندازه‌ی فضیلتشان در اسلام بوده است. همچنین حضرت علیه السلام به معاویه می‌فرماید: «در نامه‌ات مطالبی نوشتی که اگر درست باشد، ارتباطی با تو ندارد، در غیر این صورت به تو ضرری نمی‌رسد بلکه ضرر و زیانش بر همان کسانی وارد می‌شود که در آن زمان بوده‌اند.»

امام عليه السلام به معاویه می‌فرمایند که رابطه‌ی تو با صدیق و فاروق چیست؟ زیرا صدیق کسی است که حقوق ما را تصدیق کند و دشمنان ما را باطل بداند، و فاروق کسی است که میان ما و دشمنانمان جدایی و امتیازی قائل شود؛ همچنین عثمان را در مرتبه‌ی سوم فضیلت قرار دادی که اگر عثمان نیکوکار بوده است، به زودی خداوند را ملاقات خواهد نمود و با عدالت با او عمل می‌شود. همچنین حضرت عليه السلام به او یادآور می‌شوند که پاداش الهی از آن کسانی است که در اسلام دارای فضیلت‌اند و نسبت به خدا و رسولش خیرخواهی بیشتری دارند، ازین رو پاداش الهی برای ما از همه بیشتر است؛ زیرا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به اسلام و توحید دعوت می‌کردند، ما نخستین کسانی بودیم که سخنان او را تصدیق نموده و به او ایمان آوردیم، و با این حال سال‌ها در محرومیت به سر بردیم. (المنقری، ۱۴۰۴: ۸۹/۱-۸۸)

سپس حضرت فرمودند:

اما اینکه تو از پیامبر تجلیل می‌کنی، همین پدران و اقوام تو بودند که تصمیم به قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفتند، حال تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن می‌گویی و مرا که همواره از حامیان ایشان بوده‌ام، محاکمه می‌کنی؟! شما بودید که غم و اندوه را بر جان ما ریختید و هر کاری که توانستید علیه ما مسلمانان انجام دادید ... شما بودید که دائماً شهر مدینه را ناامن ساخته، خود یا هم‌پیمانان‌تان به آن حمله می‌کردند و جنگ بدر، احد، خندق و غیره را علیه مسلمانان به راه انداختید ... اهل بیت و خاندان ما برخلاف خاندان مسلمان شما که در راه اسلام ناراحتی چندانی نداشتید، مشکلات و سختی آنان دوچندان بود؛ چون از ناحیه قریش آزار می‌دیدند و هم اینکه کسی نبود که از آن‌ها حمایت کند. (الهاشمی الخوئی، ۱۳۵۸: ۳۲۹/۱۷)

در ادامه حضرت در پاسخ به درخواست معاویه در مورد تحویل دادن قاتلان عثمان می‌فرمایند:

انجام چنین درخواستی برای من امکان‌پذیر نیست؛ به این دلیل که معاویه صلاحیت محاکمه‌ی آنان را ندارد، و ولی دم عثمان نیست، همچنین قاتلان عثمان کاملاً مشخص نیستند که دقیقاً چه کسانی هستند. دیگر اینکه همه‌ی افراد اطراف امام برای اینکه قاتل



مشخص نشود، ادعای کشتن او را داشتند. معاویه مدعی بود محمد بن ابی بکر، عمّار، مالک اشتر، عدی بن حاتم، عمرو بن حمق و ... عثمان را کشته‌اند، ولی هزاران نفر در مسجد مدینه اجتماع کرده و اعلام کردند که در قتل عثمان مشارکت داشته‌اند؛ چون او مستحق کشته شدن بوده است.

در آخر حضرت با توجه به دسیسه‌ی معاویه، می‌فرمایند:

دست از کینه‌توزی و دشمنی بردار و خودت را تسلیم کن، در غیر این صورت، همان کسانی که تو به دنبال آن‌ها هستی، تو را مورد تعقیب قرار می‌دهند، اگرچه آن‌ها را هم تعقیب کنی و با آن‌ها روبرو شوی باز تو هستی که متضرر خواهی شد نه آن‌ها، آنان با قدرت و ایمانی که دارند، تو و یاران تو را همه‌جا تحت تعقیب قرار خواهند داد. (الهاشمی الخوئی، ۱۳۵۸: ۳۲۹/۱۷)

نکته‌ی قابل توجه این‌که، مسأله‌ی خون‌خواهی عثمان، دسیسه و بهانه‌ای برای نپذیرفتن بیعت و شورش علیه امام مسلمانان بوده است. این مسأله از نظر تاریخی به قدری روشن بوده که اکنون در میان مردم به صورت ضرب‌المثلی درآمده و هنگامی که می‌خواهند خبر از بهانه‌جویی کسی دهند، می‌گویند: «او فلان مطلب را پیراهن عثمان کرده است.»

مسأله‌ی خون‌خواهی عثمان، در صورتی از سوی معاویه مطرح بود که اگر امام علیه السلام یکسری افرادی را هم به او تحویل می‌دادند، باز هم معاویه قانع نشده و افراد بیشتری را طلب می‌کرد، و این بهانه‌جویی‌ها را تا حدی ادامه می‌داد که منجر به محکم کردن پایه‌های حکومت خود در شام می‌شد. (طالقانی، ۱۳۷۴: ۴۵)

در نامه‌ی دهم نهج‌البلاغه<sup>۱</sup> چنین آمده که حضرت خطاب به معاویه می‌فرمایند:

«تو طالب انتقام خون عثمان شده‌ای ولی خود می‌دانی که این خون در کجا ریخت و چه کسانی نقش اصلی را در آن ایفا کردند، پس چرا از من خون‌خواهی می‌کنی، از همان کسانی خون‌خواهی کن که بانی این خونریزی بودند. می‌دانی که من قاتل

۱. «وَزَعَمْتَ أَنْكَ جِئْتَ نَائِرًا بِدَمِ عُثْمَانَ وَ لَقَدْ عَلِمْتَ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمَانَ فَاطْلُبُهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِبًا»

(نهج‌البلاغه، صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۳۷۰)

عثمان نبودم و در تحریک مردم برای قتل عثمان نقشی نداشتم، پس چیزی بر من نیست و مطالبه‌ی خون او متوجه کشندگان وی است که خودت آن‌ها را می‌شناسی.»  
(بحرانی، ۱۳۷۵: ۶۳۹/۴)

علاوه بر اینکه حضرت خود را از قتل عثمان تیرئه می‌کنند، در نامه‌ی ۲۸ نهج البلاغه با استفهام توییخی<sup>۱</sup> ثابت می‌کنند که معاویه خود، دشمن عثمان بوده است؛ زیرا امام علیه السلام به یاری عثمان شتافت و خود را برای دفاع از او آماده کرد اما عثمان یاری حضرت را نپذیرفت؛ زیرا هنگامی که در محاصره‌ی شدیدی قرار گرفته بود و حضرت آمادگی کمک به او را داشت و نصرت خود را هم به او اعلام کرده بود، عثمان نپذیرفت، و به امام پیغام داد که دست از من بردار و علیه من اقدامی نکن، اما در مقابل، با اینکه عثمان از معاویه طلب یاری کرده بود و معاویه هم به عثمان وعده یاری می‌داد اما چون می‌خواست حاکم مطلق شود، نصرت خود را به تأخیر انداخت و علاوه بر آن اسباب کشتن او را نیز فراهم ساخت.<sup>۲</sup>

امام علیه السلام از این استدلال، نسبت دادن دخالت خود در خون عثمان را تهمتی بیش نمی‌داند؛ یعنی مقدر کلام حضرت این است: خود را برای یاری او آماده کردم، و هر کس برای یاری دیگری حاضر شود، سزاوار نیست که به دشمنی با او و شراکت در قتلش متهم شود. در نهایت امام علیه السلام کشتن عثمان را مقدر الهی دانسته و با این تعبیر نیز خود را از دخالت در خون عثمان مبری ساختند. (بحرانی، ۱۳۶۲: ۴۴۵/۴-۴۴۴)

#### ۴. مقایسه کردن معاویه با حضرت علی علیه السلام

به گفته‌ی نصر بن مزاحم، روزی حضرت علی علیه السلام فرمودند: «فردا صبح به میدان می‌روم و با این گروه می‌جنگم.» این سخن در میان لشکر شام منتشر و موجب وحشت فراوان آنان شد. وقتی معاویه این وضعیت را مشاهده کرد، نامه‌ای برای حضرت

۱. «أَمَّنْ بَدَّلَ لَهُ نَصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ وَ اسْتَكْفَهُ»

۲. «ثُمَّ ذَكَرْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَ أَمْرِ عُثْمَانَ، فَلَمْ أَنْ تَجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرَحِيمِكَ مِنْهُ؛ فَأَيْنَا كَانَ أَعْدَى لَهُ وَ أَهْدَى إِلَى مَقَاتِلِهِ؟ أَمَّنْ بَدَّلَ لَهُ نَصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ وَ اسْتَكْفَهُ، (أَمَّنْ) أَمْ مِنْ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَاخَى عَنْهُ وَ بَثَّ الْمُنُونِ الْبِيه...»  
(نهج البلاغه، صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۳۸۸)

علی علیه السلام نوشت که خلاصه آن چنین است: گمان می‌کردم اگر می‌دانستی کار جنگ به اینجا برسد، اقدام به جنگ با من را نمی‌کردی، و از گذشته‌ی خود پشیمان می‌شدی، از تو درخواست کردم حکومت شام را به من واگذار کنی، به این شرط که با تو بیعت نکنم و مستقل باشم (از تو اطاعت نکنم)، اما این درخواست را نپذیرفتی و اکنون که شام را در اختیار دارم، دوباره همان خواسته را از تو می‌کنم. ما همه از فرزندان عبد مناف هستیم، همواره عزیز و آزاد بوده‌ایم.

هنگامی که نامه معاویه به امام علیه السلام رسید، به کاتب خود - عبیدالله بن ابی رافع - دستور دادند در نامه‌ای پاسخ سخنان ناروای معاویه را بنویسد و به او پاسخ دهند. (المنقری، ۱۴۰۴: ۱/۴۷۰)

در نامه‌ی هفدهم نهج البلاغه، حضرت علیه السلام در پاسخ به معاویه، چند نکته را اشاره می‌نمایند:

۱. اینکه از من خواسته‌ای شام را به تو واگذار کنم (و در مقابل بیعت نکنی) آنچه را که دیروز از تو منع کردم، امروز به تو نخواهم بخشید؛<sup>۱</sup> (سید رضی، ۱۴۱۴: ۳۷۴) زیرا آن منع، به سبب حکم الهی بوده که حاکم اسلامی نباید از مفسدان و ظالمان باشد و این حکم همچنان باقی است؛ این مسأله، امری سیاسی نبوده که گذرا باشد و با تغییر اوضاع سیاسی عوض شود؛ این فقره از کلام امام علیه السلام در حقیقت پاسخ کسانی است که می‌گویند حضرت می‌بایست شام را به صورت موقت به معاویه می‌داد و بعد از استقرار حکومتش، آن را پس می‌گرفت، درحالی که اگر امام علیه السلام حکومت شام را به معاویه می‌داد و ارکان حکومتی معاویه تقویت می‌شد، عزل او از مقامش ممکن نبود.

۲. معاویه بر این باور بود که از نظر جنگ، لشکر و هدف، با حضرت یکسان است. امام علیه السلام در پاسخ به این ادعای او می‌فرماید: «به گمان تو در جنگ و نفرات لشکر یکسان هستیم درحالی که چنین نیست؛ زیرا نسبت به مبانی اسلام در شک هستی، و من

۱. «وَأَمَّا طَلْبُكَ إِلَى الشَّامِ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَسْ»

در یقین و باور به آن، و اهل شام بر دنیا حریص تر از اهل عراق اند.»<sup>۱</sup> (سید رضی، ۱۴۱۴:

این فراز از کلام امام اشاره به این مطلب دارد که دو تفاوت عمده در میان یاران حضرت علیه السلام و یاران معاویه وجود دارد:

اول این که، یاران حضرت، پیرو امام عادل هستند که به وظیفه‌ی خود یقین دارد و در مسیر روشنی قرار دارد، در حالی که تنها هدف معاویه، رسیدن به مال و مقام دنیوی است. دوم این که، یاران امام علیه السلام برای خدا و اقامه‌ی حکومت الهی نبرد می‌کنند، اما یاران معاویه، گروهی دنیاپرستند که با وعده‌های مادی و دست‌یابی به غنائم به میدان نبرد آمده‌اند.

حضرت علیه السلام بعد از بیان تفاوت‌ها میان یاران خود با یاران معاویه می‌فرماید که هرگز با تو یکسان نبوده‌ام و پیروزی نهایی از آن ماست؛ بر اساس پیش‌بینی حضرت، سربازانش به مرز پیروزی رسیدند، اما به دلیل همراهی برخی یاران حضرت با منافقان، نتیجه‌ی نهایی حاصل نشد.

۳. امام علیه السلام در پاسخ معاویه که گفته بود ما همه فرزندان عبد مناف هستیم، بنابراین در استحقاق و شرافت حکومت بر مسلمانان یکسانیم،<sup>۲</sup> (سید رضی، ۱۴۱۴: ۳۷۵) می‌فرماید که همه از نسل عبد مناف هستیم، اما میان من و تو تفاوت‌هایی وجود دارد؛ از جمله:

الف. تفاوت در شرافت نسبی: امام علیه السلام در مقام تبیین تفاوت در شرافت نسبی، میان جدّ اعلای معاویه (امیه) و جدّ ادنای او (حرب)، با جدّ اعلای (هاشم) و جدّ ادنای خود (عبدالمطلب) مقایسه می‌کنند که اجداد من همه از بزرگان عرب، سخاوتمندان و نیکان بودند اما اجداد معاویه، به پستی و خباثت شهره بودند، از این رو یکسان دانستن آن‌ها روا نیست.<sup>۳</sup> (سید رضی، ۱۴۱۴: ۳۷۵)

۱. «أَمَا اسْتَوَوْنَا فِي الْحَرْبِ وَالرِّجَالِ فَلَسْتُ بِأَمْضَى عَلَى الشُّكِّ مَنِّي عَلَى الْيَقِينِ، وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَى الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ»

۲. «وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنْفٍ، فَكَذَلِكَ نَحْنُ»

۳. «وَلَكِنْ لَيْسَ أُمِّيَّةٌ كَهَاشِمِ، وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ»

ب. تفاوت در اسلام آوردن: امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به تفاوت میان اسلام آوردن خود و معاویه اشاره می‌کند، حضرت خود را از نخستین مهاجرانی معرفی می‌کند که در تمام طول عمر، در خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است، اما معاویه و پدرش (ابوسفیان) از جمله کسانی بودند که تا روز فتح مکه به دست لشکر اسلام در کفر و شرک باقی ماندند، و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حکم آزادی آنان را با فرمان «إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ» صادر کردند.<sup>۱</sup> (سید رضی، ۱۴۱۴: ۳۷۵؛ ر.ک: ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۴۱۶-۱۴۱۷؛ الکوفی، ۱۴۱۱: ۵۶۳/۲ و ۱۵/۱)

ج. تفاوت به جهت پاکی در ولادت: تفاوت دیگری که حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را بیان می‌کند، روشن بودن نَسَب خود و مشکوک بودن نَسَب معاویه است؛ چراکه برخی، معاویه را فرزند ابوسفیان و برخی دیگر، او را فرزند نامشروع مسافر بن ابی عمرو که از بردگان ابوسفیان بود، می‌شناسند.

نتیجه‌ی سخن این که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ معاویه را تنها به انحراف اسلاف و پدرش معرفی نمی‌کند، بلکه تأکید حضرت بر این است او فرزندی است که راه پدران و گذشتگان خود را که اهل خطا و دوزخ‌اند، دنبال می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۱۹/۹-۲۱۱)

## نتیجه‌گیری

یکی از مؤثرترین تفکراتی که در دنیای اسلام خلل ایجاد کرده و سنت ناب نبوی را از مسیر مستقیم خود خارج نموده، مشی فکری امویان بوده که همواره مورد نقد اندیشمندان مسلمان - اعم از شیعه و اهل سنت - قرار گرفته است.

در این میان، معاویه نقش بسزایی را ایفا می‌کند که به دلیل اهمیت مواضع فکری او در باب حاکمیت، میان وی و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتگوهای در قالب نامه رد و بدل شده است. در این نامه‌ها، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به صورت مکرر معاویه را از خطر انحراف بر حذر می‌دارند و او را نصیحت می‌کنند، اگرچه خود حضرت می‌فرمایند که امیدی به اصلاح تو ندارم اما وظیفه‌ی خود می‌دانم که در مقابل انحرافات تو مقابله کنم، انحرافات تو منشأ آن حَبِّ جاه و مقام و غروری است که بر تو عارض شده است؛ از این رو حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ برای

۱. «وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيْقِ، وَلَا الصَّرِيْحُ كَاللَّصِيْقِ»

اینکه سایر مسلمانان را متوجه خطرات فکری معاویه در امر خلافت و حاکمیت اسلامی کنند، به مقابله با وی پرداخته و در این مسیر روشنگری‌هایی نموده است، که می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. امام علیه السلام خلافت و حاکمیت خود را مشروع می‌دانند؛ زیرا بر اساس دیدگاه معاویه، اتفاق مهاجران و انصار موجب شده خلافتِ عمر و عثمان مشروعیت پیدا کند، که همین ملاک در مورد خلافت حضرت علی علیه السلام نیز وجود دارد؛ از سویی دیگر، اگر حاکم اسلامی توسط خبرگان (مهاجران و انصار) انتخاب شود، تبعیت از او لازم است، مانند آن که تبعیت از حضرت، توسط طلحه و زبیر الزامی بوده است؛ از این رو معاویه می‌بایست به خلافت امام، احترام گذاشته و از آن تبعیت کند، و به جهت حفظ اتحاد با سایر مسلمانان، حضرت او را به همراهی با مسلمانان توصیه می‌کنند، در غیر این صورت با متخلف از بیعت می‌بایست برخورد شود؛ زیرا او منافق است و با حکومتی که توسط اکثر مسلمانان بر سرکار آمده مخالفت کرده است؛ در نتیجه این معاویه است که صلاحیت و شرایط لازم برای خلافت و حکومت بر مسلمانان را ندارد.

۲. معاویه، مسأله‌ی خون‌خواهی عثمان را بهانه‌ای برای بیعت نکردن و شورش علیه حضرت قرار داده بود؛ حضرت علی علیه السلام به این دسیسه‌ی معاویه نیز آگاه بوده و به مقابله با آن برخاستند و به او توصیه نمودند که جایگاه خود را در امر حاکمیت مسلمانان بداند.

۳. حضرت علیه السلام در پاسخ به درخواست معاویه مبنی بر تحویل حکومت شام به او یادآور می‌شوند که حاکمیت اسلامی به ظالمان و مفسدان نمی‌رسد.

۴. معاویه خود را از فرزندان عبدمناف دانسته، از این رو در استحقاق خلافت، خود را با حضرت علی علیه السلام یکسان می‌دانست و حتی در مواردی نیز به دلیل حسادت، خلفا را بر اهل بیت پیامبر علیهم السلام برتری می‌داد، اما حضرت علیه السلام شخصیت حقیقی و حقوقی معاویه را به چالش کشانده و او را شایسته‌ی حاکمیت نمی‌دانند، و به تفاوت‌های میان خود و معاویه اشاره می‌کنند؛ چراکه از نظر نسبی، نیاکان معاویه، به خیانت مشهور بودند و ولادت او هم به صورت مشکوک اتفاق افتاده و از سوی دیگر، اسلام آوردن او نیز از روی نفاق بوده است، در حالی که اجداد امام علیه السلام همگی از سخاوتمندان و بزرگان عرب بوده و نسب ایشان

برای همگان روشن است، و همچنین حضرت ﷺ از نخستین مهاجرانی است که مسلمان شدند و هیچ‌گاه در کفر و شرک قرار نگرفتند.

حضرت علی ﷺ در امر خلافتِ اسلامی اموری را لازم می‌دانند؛ از جمله این که حاکم اسلامی در امر خلافت می‌بایست به جهت ایجاد و حفظِ وحدت، با سایر مسلمانان همراهی کند، از نیرنگ و فریب مردم دوری نماید و بداند که برتری به نَسَب و جایگاه حکومتی نیست، بلکه ملاک برتری، تقوا و عمل صالح است.

۱. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله بن محمد، الاستيعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجيل، ۱۴۱۲ق.
۲. بحرانی، ابن میثم، ترجمه شرح نهج البلاغه (ابن میثم)، مترجم: قربانعلی محمدی مقدم، علی اصغر نوایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ش.
۳. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه (ابن میثم)، بی‌جا: نشر الکاتب، چاپ دوم، ۱۳۶۲ق.
۴. طالقانی، محمود، پرتوی از نهج البلاغه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۵. الطبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، تاریخ الأمم و الملوک، محقق: ابراهیم محمد ابوالفضل، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق.
۶. فقیهی، علی اصغر، «بنی‌امیه در تاریخ»، ش ۸۷، مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، ۱۳۷۱.
۷. الکوفی، ابن اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الأضواء للطباعة. ۱۴۱۱ق.
۸. المعتزلی، ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد عبدالکریم النمري، دار الکتب العلمیة، بیروت/لبنان: الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۸م.
۹. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، قم: مدرسه الامام علی بن ابیطالب علیه السلام، ۱۳۸۶ش.
۱۰. المنقري، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، المحقق: عبدالسلام محمد هارون، قم: منشورات مکتب آية الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۱. الهاشمی خوبی، حبیب‌الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، تهران: مکتبه الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۵۸ش.